



A Reflection on the Quality of Administering the Secondary Oath by the Heir of the Right Holder: The Subject of Article 279 of the Civil Procedure Code

Sedigh Hatami¹ , Taher Ali Mohammadi² ,
and Karim Kukhaizadeh³ 

1. *Corresponding Author*, Assistant Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, University of Ilam, Ilam, Iran. Email: se.hatami@ilam.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, University of Ilam, Ilam, Iran. Email: t.alimohammadi@ilam.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Knowledge, University of Ilam, Ilam, Iran. Email: k.kokhaizadeh@ilam.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:

Received
23 May 2023
Received in revised form
12 July 2023
Accepted
12 August 2023
Available online
21 December 2024

Keywords:

action against deceased,
secondary oath,
quality of oath,
estate-leaver,
heir

ABSTRACT

According to Article 279 of the Iranian Code of Civil Procedure: “Whenever the plaintiff, in an action against a deceased, is the heir of the right holder and presents evidence to prove his claim, he must also take an oath.” Such an oath, which the plaintiff is required to take in addition to presenting evidence, is known in Imami jurisprudence as the secondary oath. However, Imami jurists have differing opinions on how to administer such an oath, and their writings contain five distinct theories. In the aforementioned legal regulation, although the principle of the secondary oath is accepted, following jurisprudential opinions, the manner of taking the oath remains unspecified and vague. Therefore, considering the importance of the discussion, this study, after establishing the necessity of taking the oath by the heir of the right holder, analyzes the existing opinions and ultimately adopts the view that the method of taking the oath by the heir of the right holder is exactly like that of the original party (estate-leaver or *mūrith*). In this explanation, the heir, in order to prove his claim, is obliged to take the secondary oath based on certainty and conviction, just like the original party (*mūrith*), and in the absence of certainty, he does not have the right to take the oath. In this regard, jurisprudential arguments such as *istishāb* (presumption of continuity) cannot be invoked.

Cite this article: Hatami, S., Alimohammadi, T., & Kokhaizadeh, K. (2024). A Reflection on the Quality of Administering the Secondary Oath by the Heir of the Right Holder: The Subject of Article 279 of the Civil Procedure Code. *Studies of Islamic Jurisprudence and Basis of Law*, 18 (2), 25-44. <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15997.1772>



© The Author(s).

Publisher: Al-Mustafa International University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15997.1772>



درنگی در کیفیت ادای سوگند استظهاری توسط وارث صاحب حق (موضوع ماده ۲۷۹ قانون آ.د.م.)

صدیقه حاتمی^۱، طاهر علی محمدی^۲، و کریم کوخایی زاده^۳

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه فقه و مباحث حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: se.hatami@ilam.ac.ir

۲. دانشیار گروه فقه و مباحث حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

۳. دانشیار گروه فقه و مباحث حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران. رایانامه: k.kokhaizadeh@ilam.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

وفق ماده ۲۷۹ ق. آ.د.م، «هرگاه خواهان، در دعوی بر میت، وارث صاحب حق باشد و بر اثبات ادعای خود اقامه بینه کند، علاوه بر آن باید ادای سوگند نماید». چنین سوگندی که افزون بر اقامه دلیل، ادای آن توسط خواهان ضرورت یافته است، در فقه امامیه تعبیر به سوگند استظهاری می‌شود. لکن فقیهان امامی در باب کیفیت اتیان چنین سوگندی اختلاف نموده و از خلال مکتوبات فقهی پنج نظریه قابل تحصیل است. شایان توجه آنکه در مقررۀ قانونی فوق نیز اگرچه اصل ادای سوگند استظهاری، به تبع آرای فقهی، پذیرفته شده؛ اما نحوه اتیان سوگند مجمل و انبهاه شده است. لذا جستار حاضر نظر به اهمیت بحث، پس از اثبات لزوم ادای سوگند توسط وارث صاحب حق، آرای موجود را تحلیل نموده و در نهایت دیدگاهی را برگزیده است که شیوۀ اتیان سوگند توسط وارث صاحب حق را عیناً بسان فرد اصیل (مورث) می‌داند. با این توضیح که وارث جهت اثبات مدعای خود، همانند فرد اصیل (مورث) ملزم به اتیان سوگند استظهاری بر اساس قطع و یقین خواهد بود و در فرض عدم جزم، حق ادای سوگند را نداشته و در این زمینه نمی‌توان به ادله فقاهتی مانند استصحاب استناد نمود.

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۴/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۵/۲۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۰/۱

کلیدواژه‌ها:

دعوی بر میت،

سوگند استظهاری،

کیفیت سوگند،

مورث،

وارث

استناد: حاتمی، صدیقه؛ علی محمدی، طاهر؛ و کوخایی زاده، کریم. (۱۴۰۳). درنگی در کیفیت ادای سوگند استظهاری توسط وارث صاحب حق «موضوع ماده ۲۷۹ قانون آ.د.م». *مطالعات فقه اسلامی و مباحث حقوق*، ۱۸ (۲)، ۲۵-۴۴.

<http://doi.org/10.22034/fvh.2023.15997.1772>



مقدمه

در دعاوی علیه میت، مدعی، پس از اقامه بینه بر بدهکاری میت، ملزم به اتیان سوگندی است که بدان سوگند استظهاری گفته می‌شود، سوگندی با این مضمون که میت بدهی وی را تا پیش از فوتش پرداخت ننموده و وی میت را از پرداخت بدهی ابراء نکرده است. آنچه در این پژوهش محل بحث است، گستره اتیان سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت است؛ با این توضیح که در دعاوی علیه میت گاه مدعی اصیل، یعنی شخص صاحب حق، فوت نموده و ورثه وی مدعی بر میت می‌گردند. فقیهان امامیه در این مورد با مدعی غیراصیل همانند مدعی اصیل رفتار نموده و علاوه بر اقامه بینه توسط مدعی غیراصیل، انضمام سوگند استظهاری توسط وی را نیز لازم دانسته‌اند؛ به عبارتی، وی همانند مدعی صاحب حق، ملزم به اتیان سوگند استظهاری است. اما مسئله چالش برانگیزی که با ابهامات زیادی مواجه است و سؤال اصلی پژوهش را تشکیل می‌دهد، نحوه اتیان سوگند استظهاری از سوی مدعی غیراصیل و یا همان وارث صاحب حق است: کیفیت سوگند وی به چه نحوی خواهد بود؟ آیا از آنجاکه سوگند باید قطعی و جزمی باشد، وارث نیز باید به نحو قطعی، بر عدم پرداخت دین توسط میت به مورث وی و یا عدم ابراء مورث، قسم اتیان نماید یا از آنجاکه پرداخت دین و یا ابراء فعل غیر است، وارث ملزم به اتیان چنین سوگندی نیست؟ یا احتمالات دیگری وجود دارد؟ با کاوش در کتب فقهی، پنج نظریه قابل استحصال است.

اهمیت پژوهش از این جهت است که اگرچه مشهور فقیهان امامیه وارث را ملزم به اتیان سوگند استظهاری نموده‌اند، در زمینه کیفیت سوگند وی میان آنان اختلاف نظر وجود دارد، به‌ویژه اینکه در این مورد نظریه مشهوری نیز وجود ندارد. در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی نیز کیفیت ادای چنین سوگندی محمل و نهاده شده است. لذا اتخاذ نظریه‌ای قوی که بتواند مبنای عمل در محاکم قضایی قرار گیرد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بنابراین نظر به اهمیت بحث، جستار حاضر در پژوهشی مسئله‌محور و با اتخاذ شیوه توصیفی-تحلیلی، به تبیین هریک از اقوال و تحلیل مستندات آن‌ها می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

تا جایی که در پایگاه‌های معتبر علمی جست‌وجو شد، هیچ پژوهشی که به موضوع تحقیق فرارو بپردازد، مشاهده نگردید.

مفهوم سوگند استظهاری

ضعیف‌ترین دلیل در میان ادله اثبات دعوی سوگند است. عملکرد این نوع دلیل صرفاً به هدف فصل خصومت است. سوگند اثباتی یا قضایی به سه دسته تقسیم می‌شود: (۱) سوگند بتی یا قاطع دعوا (در مواردی کاربرد دارد که مدعی هیچ دلیلی برای اثبات ادعای خود ندارد و قابل استعمال در تمام دعاوی حق‌الناسی خواه مالی و خواه غیرمالی است)؛ (۲) سوگند تکمیلی (در مواردی کاربرد دارد که دلیل مدعی شهادت شهود باشد و تعداد شهود او کافی نباشد، سوگند جهت تکمیل دلیل ناقص است و صرفاً در دعاوی مالی کاربرد دارد)؛ و (۳) سوگند استظهاری (توکلی، ۱۳۹۸، صص ۵۱۷-۵۱۹).

سوگند استظهاری سوگندی است که مدعی باید در دعوای مالی علیه میت برای اثبات حق و بقای آن تا حین فوت یاد کند (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۱۵۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۴۶۰). لزوم ضمیمه چنین سوگندی در دعوای مالی علیه میت میان فقیهان امامیه مشهور است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۵۹؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۷۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۴۵).

از آنجاکه احتمال دارد میت پیش از مرگ بدهی را پرداخت نموده باشد و یا مدعی، میت را از طلبش ابراء یا اسقاط حق نموده باشد، درحالی که شهود از استیفاء و یا اسقاط حق اطلاع نداشته باشند، در صورت ادعای بر میت، مدعی ملزم به اتیان سوگندی تحت عنوان یمین استظهاری جهت رفع چنین احتمالاتی می شود؛ بنابراین بینه بر اصل اشتغال ذمه میت و اصل ثبوت دین بر میت شهادت می دهد و یمین استظهاری بقای اشتغال ذمه میت تا زمان موت مدعی علیه را ثابت می نماید (فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۱۰۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۵۶؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۵۳).

در خصوص سوگند استظهاری باید به این نکات توجه داشت: (۱) این سوگند فقط در دعوای علیه میت قابل استفاده است و دعوی باید به طرفیت وارث متوفی طرح شود؛ (۲) در دعوی بر میت، اتیان سوگند استظهاری با وجود کمال ادله لازم است؛ (۳) اتیان سوگند استظهاری، منوط به درخواست مدعی نیست و قاضی می تواند رأساً مدعی را سوگند دهد؛ (۴) این سوگند بر عهده مدعی است و قابل رد به طرف مقابل نیست و در صورت امتناع مدعی از اتیان سوگند، به دلیل عدم کفایت ادله، حکم علیه او صادر می شود (خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۴۲۳؛ توکلی، ۱۳۹۸، ص ۵۲۰).

مبانی فقهی لزوم سوگند استظهاری

بر لزوم اتیان سوگند استظهاری در دعوای مالی علیه میت به چند دلیل استناد شده است:

الف: روایات

به نظر می رسد مهم ترین دلیل ضرورت ضمیمه یمین استظهاری در دعوای مالی بر میت، روایات است. (أ) عبدالرحمن بصری به سند خود از امام هفتم (ع) نقل کرده است که: «چنانچه مدعی علیه (مطلوب به حق) میت باشد، علاوه بر اقامه بینه، لازم است که مدعی به «خداوندی که جز او خدایی نیست» سوگند یاد کند درحالی که حشش بر ذمه فلانی بوده، وی فوت نموده است. اگر چنین سوگندی را بخورد، حشش ثابت و الا ساقط است؛ زیرا ما نمی دانیم میت قبل از فوتش در حضور شاهی که از مکان او بی خبریم و یا بدون حضور شاهد بدهی خودش را پرداخت کرده باشد. به همین جهت است که ناگزیر از ضمیمه سوگند به بینه هستیم...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، صص ۲۳۶-۲۳۷).

روایت فوق مهم ترین روایت در فرض مسئله است که توسط مشایخ ثلاثه (شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی) با مختصر اختلافی نقل شده است، گرچه اختلاف مذکور مربوط به محل بحث پژوهش نیست (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۱۶؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۶۳؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۲۲۹). بسیاری از فقیهان روایت مزبور را معتبر دانسته (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۱۴۵) و مجلسی اول از این

روایت به «القوی کالصحيح» تعبیر کرده است (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۶ ص ۱۷۳). باید اذعان کرد حتی اگر بر طبق برخی مبانى رجالى سند روایت فوق قابل مناقشه دانسته شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۶۲). عمل اصحاب و فتوای ایشان مطابق مدلول روایت (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص ۴۶۲؛ حسینی عاملی، بی تا، ج ۱۰، ص ۹۰؛ حائری طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵، ص ۹۷؛ موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۰۶). موجب جبران ضعف سند روایت خواهد شد؛ چه اینکه اصل حکم «لزوم ادای سوگند مدعى در دعاوى علیه میت» مشهور است.

ب) صحیحۀ محمد بن حسن صفار از امام حسن عسگری (ع): «... آیا شهادت وصی بر ضرر میت به همراه شاهد عادل دیگر پذیرفته می شود؟ حضرت در پاسخ نامه نوشتند: بله بعد از سوگند (مدعى)» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۹۴).

حدیث فوق را که مشایخ ثلاث با مختصر اختلافی نقل کرده اند، از نظر سندی صحیح است (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ص ۷۱۳؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲۵، ص ۱۴۵) و به تصریح برخی از فقیهان، نه از حیث سند و نه از حیث دلالت، هیچ گونه اشکالی بر آن وارد نیست (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۰۶). مطابق نقلی دیگر آمده است که محمد بن حسن صفار به امام حسن عسگری (ع) نوشت: «مردی برای فرزندان وصیت کرده است و حال آنکه در بین این بچه ها برخی بزرگ و به سن بلوغ رسیده و برخی دیگر از آنها صغیر می باشند. آیا برای فرزندان بزرگ جایز است که وصیت او را اجرا کنند و بدهی او را که با شهادت شهود عادل بر میت ثابت شده بپردازند، قبل از اینکه فرزندان صغیر به سن بلوغ برسند؟ حضرت (ع) در پاسخ فرمودند: بله، بر عهده فرزندان بزرگ میت است که بدهی های پدرشان را بپردازند و دین پدرشان را به دلیل وجود فرزندان صغیر نگه ندارند» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۶).

ممکن است اشکال شود که در روایت فوق، دین بر میت بر اساس شهادت شهود عادل ثابت شده و امام (ع) اشاره ای به لزوم ضمیمه قسم مدعى جهت ثبوت دین بر میت ننموده و این معنایش آن است که بینه، بدون نیاز به یمین مدعى بر میت، نافذ است (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ص ۷۱۵)؛ بنابراین این روایت در تعارض با روایاتی است که ثبوت دین بر میت با بینه را مقید به ضمیمه یمین مدعى قرار داده اند. امادر پاسخ می توان گفت چنین اشکالی وارد نیست، زیرا در این حدیث احتمالاتی وجود دارد که مانع از تعارض می شود (اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال). اولاً این روایت معلوم نیست که روایت مستقل دیگری باشد، بلکه محتمل است ادامه همان مکاتبه صفار باشد که سابقاً ذکر شد. ثانیاً احتمال دارد عبارت «بِشَهْوِدِ عَدُولٍ» قید اثبات دین بر میت نباشد، بلکه مقید «يَقْضُوا دَيْنَهُ» باشد؛ یعنی برای اینکه اوصیای صغیر بعد از بلوغ، ادعای عدم اجرای وصیت نکنند و از اجرای آن مطمئن شوند، نیاز است که اجرای وصیت توسط اوصیای کبیر همراه با شاهد گرفتن باشد. به عبارت دیگر، شاهد گرفتن در اینجا، حکمی ارشادی و نه الزامی باشد که با هدف جلوگیری از اختلاف میان ورثه انجام می شود. بر این اساس، اقامه بینه در این حدیث، موضوعیت ندارد تا اینکه گفته شود، در این حدیث، اقامه بینه بدون یمین مدعى، مثبت ثبوت حق علیه میت اعلام شده است؛ بنابراین، روایت مذکور در خصوص اصل نیاز یا عدم نیاز اثبات دین میت به بینه و نیز یمین مدعى، ساکت است و قابلیت استناد را ندارد. لذا گفته شده است، این قسمت از روایت در مقام بیان روش

ثبوت دعوا علیه میت نیست، بلکه در مقام بیان جهت دیگری است و آن این است فرزندان بزرگ در اجرای وصیت منتظر رسیدن صغار به سن تکلیف یا رشد نمی‌شوند؛ اما اینکه شهادت بینه چه زمانی نافذ است، از محل بحث حدیث خارج است (حسینی حائری، ۱۴۱۵ق، ص. ۷۱۵). به عبارتی روایت در مقام بیان تعیین تکلیف مواردی است که برخی از اوصیا کبیر و برخی دیگر صغیر باشند و اینکه در این موارد لازم نیست جهت پرداخت بدهی میت تا زمان بلوغ اوصیای صغیر صبر کنند؛ بلکه اوصیای کبیر می‌بایست به وظیفه خود عمل کنند. مؤید مطلب، حدیث دیگری است که در همین باب آمده است. علی بن یقظین می‌گوید: از امام رضا (ع) در باره مردی پرسیدم که زنی را وصی قرار داده و با او کودکی را (در وصایت) شریک کرده است؛ امام (ع) فرمود: چنین کاری جایز است و آن زن وصیت را اجرا می‌کند و منتظر بلوغ کودک نمی‌شود؛ پس هرگاه کودک بالغ شد مجاز نیست رضایت ندهد مگر آنکه تبدیل یل تغییری رخ داده باشد. در این صورت، می‌تواند وصیت را به آن وصیتی که میت کرده، برگرداند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص. ۴۶). چنان که معلوم است در این حدیث، سخن روی لزوم اقدام و اجرای وصیت و عدم تأخیر در اجرای آن به امید بالغ شدن دیگر اوصیا است و هیچ اشاره‌ای به کیفیت اثبات بدهی میت نکرده است. این روایت که در کتاب کافی قبل از روایت پیشین و در باب «من اوصی الی مدرک و اشرك معه الصغیر» آمده، قرینه است بر اینکه امام (ع) در مقام بیان از نحوه اثبات بدهی میت نبوده و اصولاً سؤال راویان نیز متوجه این موضوع نیست؛ بلکه صرفاً لزوم اجرا یا صبر تا بلوغ سایر اوصیا مورد پرسش بوده است. ثالثاً حتی بفرض پذیرش در مقام بیان بودن و ثبوت دین بر میت با بینه، چنانچه برخی از فقها در رد اشکال فوق گفته‌اند می‌توان به اطلاق روایت تمسک نمود و روایت مذکور توسط روایات دیگر باب تقیید گردد (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۴۱، ص. ۲۲؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۴۲۶)؛ توضیح اینکه این روایت اطلاق دارد از آن جهت که دین را با شهادت شهود بر میت ثابت دانسته است، خواه به ضمیمه یمین یا بدون ضمیمه یمین؛ اما دیگر روایات، اثبات دین را مشروط به اقامه بینه به ضمیمه یمین مدعی کرده‌اند؛ بنابراین، چنین روایاتی مقید روایت مزبور می‌گردند؛ لذا اختلاف این روایت با آن روایات صرفاً در اطلاق و تقیید است که با هم قابل جمع هستند.

ب: اجماع

برخی از فقیهان امامیه، بر لزوم اتیان سوگند استظهاری در دعاوی مالی علیه میت، ادعای اجماع نموده‌اند (حسینی عاملی، بی‌تا، ج ۱۰، ص. ۹۰؛ کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۳). البته ظاهر عبارت صاحب جواهر و برخی دیگر از فقیهان نفی خلاف در مسئله است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، صص. ۱۹۴-۱۹۵؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۳، ص. ۲۵۸؛ حائری طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۱۵، ص. ۹۶).

استناد به اجماع از چند جهت مورد مناقشه قرار گرفته است. یکی اینکه محقق اردبیلی تحقق اجماع را در فرض مسئله نپذیرفته است (محقق اردبیلی، ج ۱۲، صص. ۱۵۶-۱۵۸). پاره‌ای از فقهای معاصر نیز ادعای اجماع صاحب جواهر بر فرض مسئله را عجیب دانسته‌اند (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۴۲۲). همچنین شهید ثانی در مسالک گرچه در فرض مسئله در یک موضع ادعای شهرت و در موضع دیگر ادعای اتفاق نموده، ظاهراً در ادامه در حصول اجماع تردید کرده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۳، ص. ۴۶۳). دلیل

تردید در تحقق اجماع این است که بسیاری از فقها به‌ویژه متقدمان متعرض فرض مسئله نشده‌اند (حسینی عاملی، بی‌تا، ج. ۱۰، صص. ۸۹-۹۰؛ صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج. ۴۰، ص. ۱۹۴). دیگر آنکه به دلیل وجود روایات در فرض مسئله، اجماع مذکور، اجماعی مدرکی یا محتمل‌المدرک است و اجماع مدرکی در فقه امامیه حجیت ندارد.

لزوم اتیان سوگند استظهاری توسط وارث صاحب حق

فقیهان امامیه در دعای علیه میت که مدعی وارث صاحب حق باشد، همانند دعای ای که مدعی خود صاحب حق باشد، قائل به لزوم ضمیمه یمین استظهاری به بینه شده‌اند؛ یعنی وارث جهت اثبات حق، علاوه بر اقامه بینه، ملزم به اتیان سوگند استظهاری است و در صورت عدم اتیان چنین سوگندی، حق ثابت نمی‌شود (حسینی عاملی، بی‌تا، ج. ۱۰، ص. ۹۳؛ خمینی، بی‌تا، ج. ۲، ص. ۴۲۳؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج. ۲، ص. ۶۹۵؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۲۵، ص. ۱۴۹).

فقیهان امامیه در این مورد به چند دلیل استناد نموده‌اند:

۱. صحیحۀ صفار که ذکر آن قبلاً گذشت: «... آیا شهادت وصی بر ضرر میت به همراه شاهد عادل دیگر پذیرفته می‌شود یا خیر؟ حضرت در پاسخ‌نامه نوشتند بله بعد از سوگند (مدعی)». چنانچه از پاسخ امام (ع) در پذیرش شهادت وصی به همراه شاهد دیگر مشخص است: «نعم من بعد یمین»، امام نامی از نوع مدعی نبرده است، لذا روایت از نظر نوع مدعی مطلق است، یعنی خواه شخص صاحب حق، مدعی باشد و خواه وارث وی مدعی باشد، اتیان سوگند لازم است (حسینی عاملی، بی‌تا، ج. ۱۰، ص. ۹۳؛ خویی، ۱۴۲۲ق، ج. ۴۱، ص. ۲۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۲۰۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۲۵، ص. ۱۴۹).

۲. روایت عبدالرحمن: این روایت از دو جهت بر لزوم اتیان سوگند استظهاری بر وارث دلالت دارد:

جهت اول) «... و اگر مدعی علیه (مطلوب به حق) میت باشد و علیه وی بینه اقامه نموده باشد، مدعی علاوه بر اقامه بینه لازم است به «خداوندی که جز او خدایی نیست» سوگند یاد کند درحالی که حقیش بر ذمه میت بوده، وی فوت نموده است». روایت فوق نیز همانند صحیحۀ صفار از نظر تعیین نوع مدعی مطلق است، زیرا چنانچه از عبارت «فَأَقِمْتَ عَلَيْهِ الْبَيْتَةَ» مشخص است، مدعی مطلق است، خواه صاحب حق باشد و خواه وارث صاحب حق (حسینی عاملی، بی‌تا، ج. ۱۰، ص. ۹۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۲۰۲؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۲۵، ص. ۱۴۹؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ص. ۲۳۲).

ممکن است گفته شود، این دو روایت ظهور در مدعی اصیل دارند؛ مخصوصاً اینکه در روایت دوم آمده است: «مدعی باید به خداوندی که جز او خدایی نیست قسم یاد نماید به اینکه میت درحالی که به وی بدهکار بوده فوت نموده است». اما در پاسخ می‌توان گفت: اولاً این ظهور ظهور بدوی است که حجیتی ندارد؛ آنچه حجیت دارد، ظهور استعمالی است. ثانیاً اینکه امام (ع) در پایان حدیث، نحوه قسم خوردن مدعی را بیان کرده و از مدعی اصیل یاد نموده، صرفاً از آن جهت است که غلبه در وجود خارجی با مدعی اصیل است؛ از این رو امام (ع) کیفیت قسم را روی مدعی اصیل پیاده فرموده‌اند. ثالثاً حتی اگر ظهور استعمالی مدعی در مدعی اصیل پذیرفته شود، باز نمی‌توان قسم استظهاری را به مدعی اصیل محدود کرد؛ زیرا آنچه

سبب لزوم ضمیمه قسم به بینه شده، میت بودن مدعی‌علیه است که با وجود احتمال پرداخت توسط او، توانایی دفاع از خود را ندارد و این مناط و ملاک در هر دو نوع مدعی وجود دارد. به عبارت دیگر، لزوم انضمام قسم از آن جهت نیست که مدعی مدعی اصیل است؛ زیرا اگر ملاک در مسئله صرف «مدعی بودن» باشد، در آن صورت می‌بایست در ادعا بر علیه مدعی‌علیه زنده هم، قسم را به بینه ضمیمه کرد؛ به دلیل آنکه مدعی اصیل در آنجا نیز وجود دارد؛ درحالی‌که چنین نیست و هیچ‌کس از فقها قائل به این لزوم نشده است. در واقع آنچه محور و موضوع لزوم انضمام قسم است، میت بودن مدعی‌علیه است که در هر دو فرض مدعی اصیل و مدعی غیراصیل محقق است. افزون بر این، ممکن است از باب اولویت قائل به لزوم انضمام قسم استظهاری به بینه مدعی غیراصیل شد؛ زیرا او با واسطه مدعی اصیل، علیه میت ادعای طلب می‌کند که طبیعتاً سبب ضعف او نسبت به مدعی اصیل خواهد بود. وقتی که مدعی اصیل مستقیماً بدون واسطه ادعای طلب دارد و اثبات حق او مطابق این روایات علاوه بر بینه نیازمند قسم استظهاری است، به طریق اولی اثبات حق ورثه او (مدعی غیراصیل) محتاج به یمین استظهاری خواهد بود. بنابراین، حتی اگر انحصار دلالت این دو روایت بر لزوم قسم توسط مدعی اصیل پذیرفته شود، از راه تنقیح مناط قطعی و وحدت ملاک، لزوم قسم برای مدعی غیراصیل از راه اولویت ثابت می‌شود. بر این اساس، ذکر کیفیت قسم برای مدعی اصیل یا از باب مثال و توجه به کیفیت قسم است نه اینکه مدعی، حتماً باید مدعی اصیل باشد؛ یعنی امام (ع) در مقام بیان کیفیت قسم، آن را روی یکی از دو نوع مدعی که غلبه وجودی دارد، پیاده فرموده، با اینکه در صدر روایت به صورت مطلق، قسم را برای مدعی، چه اصیل و چه غیراصیل، لازم دانسته است یا اینکه از راه تنقیح مناط می‌توان حکم به لزوم انضمام قسم استظهاری را به مدعی غیراصیل نیز تعمیم داد.

جهت دوم) تعلیل مذکور در روایت: «... زیرا ما نمی‌دانیم شاید میت قبل از فوتش در حضور شاهی از مکان او بی‌خبریم و یا بدون حضور شاهد بدهی خودش را پرداخت کرده باشد. به همین جهت است که ناگزیر از ضمیمه سوگند به بینه هستیم». چنان‌که اصولیون گفته‌اند: «العله یعمم و یخص». در اینجا عموم تعلیل موجود در روایت یعنی «احتمال وفای دین» هم شامل دعوا علیه میتی می‌شود که مدعی، شخص صاحب حق باشد و هم دعوایی که مدعی، وارث صاحب حق باشد؛ یعنی در هر دو دعوا احتمال وفای دین توسط میت وجود دارد و جهت دفع چنین احتمالی مدعی اصیل یا مدعی بدیل یعنی وارث باید قسم اتیان نماید (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۲۰۲؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳ق، ص. ۲۳۲). لذا روایت هم موضوعاً و هم تعلیلاً شامل موردی که مدعی، وارث صاحب حق باشد، می‌گردد، زیرا چنین فرضی نیز دعوی بر میت است و علت نیز منصوص است و بلکه چه بسا این فرض - نسبت به علت - غلیظتر از فرضی است که صاحب حق زنده باشد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج. ۱۷، ص. ۲۶۱).

بنابراین هر دو روایت اطلاق دارند و از نظر لفظی شامل مدعی وارث نیز می‌گردند، زیرا اگر اطلاق نمی‌داشتند، قاعدتاً قیدی یا علامتی می‌بود یا اشعار به چیز خاصی می‌داشت، درحالی‌که هیچ‌گونه علامت، قید و اشعاری در آن دو روایت بر اختصاص وجود ندارد. اگر اشکال شود که در این فرض قدر متیقن وجود دارد و آن مدعی صاحب حق است، از این اشکال چنین پاسخ داده می‌شود که مطلق قدر متیقن مانع از

ظهور اطلاق نمی‌شود، بلکه قدر متیقنی که در مقام تخاطب باشد مانع از ظهور اطلاق می‌گردد و چنین قدر متیقنی در محل بحث نیست؛ اگر بنا بر این باشد که هر نوع قدر متیقنی بتواند اطلاق را تخصیص زند در این صورت به هیچ مطلقى نمی‌توان استناد نمود؛ زیرا هر مطلقى دارای افراد ظاهر و واضحی است که این افراد ظاهر قدر متیقن آن اطلاق خواهند بود (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۲۰۲).

حتی به فرض اینکه ظاهر روایت عبدالرحمن، مدعی اصیل و شخص صاحب حق باشد، چنین امری لزوم اتیان سوگند در دعوی علیه میت را در صورتی که مدعی صاحب حق نباشد، نفی نمی‌کند و با وجود سکوت این روایت نسبت به وارث، حکم «لزوم اتیان سوگند» برای چنین مدعی‌ای را می‌توان از اطلاق صحیحۀ صفار به دست آورد؛ زیرا صحیحۀ صفار در خصوص مدعی، مطلق است و مدعی، خواه اصیل و خواه غیراصیل، را ملزم به اتیان سوگند نموده است. اگر اشکال شود که اطلاق صحیحۀ صفار حمل بر تقیید روایت عبدالرحمن می‌گردد و لذا در مورد وارث، اتیان سوگند لازم نیست، چنین پاسخ داده می‌شود که هر دو روایت موجه هستند و با هم تنافی ندارند و حکم انحلالی است؛ لذا ضرورتی بر حمل مطلق بر مقید نیست (تبریزی، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۸). اگر هم حمل مطلق بر مقید پذیرفته شود، چنان که گذشت، از راه تنقیح مناط قطعی و اولویت در آن، می‌توان حکم به لزوم قسم استظهاری برای مدعی غیراصیل داد.

۳. الغای خصوصیت: حتی بر فرض عدم پذیرش اطلاق روایات و عدم شمول آن‌ها بر وارث، می‌توان به دلیل الغای خصوصیت، استناد نمود، با این توضیح که عرف با الغای خصوصیت نص روایات مساعدت دارد؛ یعنی عبارت «مدعی لنفسه»، در روایات مربوط به دعاوی علیه میت، خصوصیت ندارد (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ ق، ص. ۲۰۲) و ملاک در چنین دعاوی رفع شبهه «احتمال استیفای دین توسط میت و یا ابراء دین توسط صاحب حق» است؛ لذا در هر دعوی علیه میتی که چنین شبهه‌ای وجود داشته باشد، جهت رفع شبهه، حکم «لزوم اتیان سوگند بر مدعی» ثابت است، خواه مدعی اصیل باشد و خواه غیراصیل (وارث). بنابراین مدعی بودن موضوعیت ندارد.

کیفیت اتیان سوگند استظهاری توسط وارث

در دعاوی علیه میت، در مواردی که مدعی شخص صاحب حق است، شیوه و کیفیت اتیان سوگند در روایت عبدالرحمن مشخص شده است: «فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ مَاتَ فُلَانٌ وَ إِنَّ حَقَّهُ لَعَلَيْهِ؛ مدعی به خداوندی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد کند که میت فوت کرد درحالی که زمان فوتش به وی بدهکار بوده است.» اما در مواردی که مدعی وارث صاحب حق است، نمی‌تواند این‌گونه قسم یاد نماید: «به خداوندی که جز او خدایی نیست، سوگند یاد می‌کنم که فلانی فوت کرد درحالی که زمان فوتش به پدر (یا مورث) بنده بدهکار بوده است»؛ زیرا وارث، عالم به عدم دریافت دین توسط مورث نیست؛ از این رو، عملاً امکان اتیان سوگند قطعی و بتی را ندارد. بر این اساس، با وجود پذیرش دیدگاه مشهور مبنی بر لزوم ضمیمه سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت، بحث و مناقشه در کیفیت اتیان سوگند استظهاری توسط مدعی غیراصیل؛ یعنی وارث صاحب حق است. فقیهان متقدم در این مورد سکوت نموده‌اند؛ اما با کنکاشی که در متون فقهی متأخرین و معاصرین صورت گرفت، پنج نظریه به دست آمد که در ذیل می‌آیند:

نظریه اول: اتیان سوگند قطعی بر مبنای اصل استصحاب

گرچه در فرض مسئله، مدعی، شخص صاحب حق نیست؛ بلکه وارث وی است، اما وارث نیز همانند مورث و به عبارتی شخص صاحب حق باید به شکل قطعی قسم را اتیان نماید. یعنی بدین شکل: «به خداوندی که جز او خدایی نیست این شخص (میت) به پدر (مورث) من بدهکار بود و در حال بدهکاری فوت نمود» (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج. ۴۰، ص. ۱۹۷؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۲۵، ص. ۱۴۹).

فقیهان پیرو این نظریه جهت اثبات مدعای خود به اصل استصحاب استناد نموده‌اند، با این توضیح که در فرض مسئله، با اقامه بینه بر بدهکاری میت، شکی در بدهکاری وی نیست، اما شک در این است که آیا میت پیش از فوت، بدهی را پرداخت نموده یا نه. به عبارتی یقین سابق بر بدهکاری میت و شک لاحق بر ادای بدهی تا پیش از فوت وجود دارد؛ لذا مجرای استصحاب است و استصحاب بقای دین تا زمان فوت میت می‌شود. همان‌گونه که می‌توان با استناد به قاعده ید، شهادت و قسم بر ملکیت را ادا کرد، با استناد به اصل استصحاب نیز می‌توان قسم اتیان نمود؛ زیرا اسقاط حق با وجود اقامه بینه از جانب مدعی، منافی با مذاق فقه است (صاحب جواهر، ۱۴۰۴ق، ج. ۴۰، ص. ۱۹۷؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج. ۲۵، ص. ۱۴۹). گرچه ید و استصحاب یقین‌آور نیستند، حجت شرعی هستند و می‌توان با استناد به هر دو قسم اتیان نمود؛ لذا در فرض مسئله وارث می‌تواند با استناد به استصحاب قسم قطعی اتیان نماید.

فارغ از اینکه ظاهراً فرض بحث مجرای قاعده علی‌البد است؛ چه اینکه فرض مسئله از موارد ثبوت ضمان بر ذمه کسی است که بر مال دیگری استیلا یافته است (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج. ۴، ص. ۹۳)، استناد به اصل استصحاب در این فرض مورد مناقشه است؛ زیرا:

اولاً قسم باید قطعی و بر اساس علم باشد، به دلیل روایت امام صادق (ع) که با تعابیر متفاوتی ذکر شده است: «لَا يَحْلِفُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى عِلْمِهِ» و «لَا يَسْتَحْلِفُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى عِلْمِهِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۳، ص. ۲۴۶-۲۴۷). اما اینکه با استناد به قاعده ید می‌توان شهادت بر ملکیت داد، به سبب وجود دلیل خاص و منصوص در این مورد است، یعنی روایت حفص بن غیاث از امام صادق (ع): «قَالَ لَهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَيْتُ شَيْئًا فِي يَدِي رَجُلٍ يَجُوزُ لِي أَنْ أَشْهَدَ أَنَّهُ لَهُ قَالَ نَعَمْ...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج. ۲۷، ص. ۲۹۲) و گرنه اگر دلیل خاص نبود، شهادت با قاعده ید پذیرفته نبود.^۱ در محل بحث نیز ظاهر روایت عبدالرحمن، «فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ مَاتَ فُلَانٌ وَإِنَّ حَقَّهُ لَعَلَيْهِ»، منصرف به یمین صادق است، یعنی مراد قسم قطعی است که به نحو جزمی و اخبار از واقع و بر مبنای علم باشد. لذا استصحاب نمی‌تواند مبنای اتیان سوگند باشد؛ زیرا بر اساس واقع و یقین‌آور نیست، بلکه در زمینه شک است و از طرفی نیز همانند قاعده ید، نصی در خصوص پذیرش سوگند بر مبنای استصحاب وجود ندارد (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج. ۱۷، ص. ۲۶۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰ق، ص. ۲۰۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱، ص. ۴۳۰؛ آشتیانی، ۱۳۶۹ق، ص. ۱۴۱). بنابراین علی‌ه

۱. گرچه در مورد اینکه آیا مطلق ید می‌تواند مبنای شهادت قرار گیرد یا ید مؤکده (یدی که مقرون به برخی تصرفات است و عرفاً موجب وثوق می‌شود) میان فقها اختلاف نظر وجود دارد.

میت نیاز است، قسم بر مبنای علم است نه قسم بر مبنای استصحاب که در زمینه شک است؛ استصحاب نیز گرچه حجت است، اما یقین آور نیست.

ثانیاً فارغ از اینکه اصولاً آیا می‌توان، در فرض مسئله، استصحاب جاری نمود یا خیر، زیرا موضوع آن باید حکم شرعی باشد (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۳۳؛ اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۶۹)، در دعاوی علیه میت اگر استصحاب مثبت بدهکاری میت تا حین فوت باشد، در این صورت اقامه بینه توسط مدعی به ضمیمه استصحاب جهت اثبات مدعا کفایت می‌کند و دیگر نیازی به یمین استظهاری نبود؛ یعنی دیگر بدون اتیان سوگند، با استصحاب عدم استیفاء و یا عدم ابراء، شبهه استیفاء و ابراء مرتفع می‌گردید. حال آنکه چنین نیست و با تأکید ائمه (ع) در روایات به لزوم سوگند استظهاری در دعاوی علیه میت می‌توان چنین به دست آورد که استصحاب در حل مسئله کارگشا نبوده است.

نظریه دوم: اتیان قسم قطعی به نفی علم

از آنجاکه مطابق با روایات محل بحث، از یک سو در دعاوی علیه میت خواه مدعی اصیل و خواه غیراصیل اتیان سوگند مدعی لازم است و از سوی دیگر قسم باید به نحو قطعی اتیان گردد، در دعاوی ای علیه میت که توسط وارث طرح می‌گردد، اتیان سوگند وارث واجب است. با این حال، به دلیل اینکه وفای دین یا ابراء آن فعل غیر است، وارث قادر به اتیان سوگند قطعی نیست، اما از آنجاکه احتمال عالم بودن وارث بر استیفاء یا ابراء دین وجود دارد، وی باید قسم بر نفی علم ادا نماید تا چنین شبهه‌هایی بر طرف گردد و سپس قاضی با اطمینان خاطر، با استناد به بینه، حکم به پرداخت بدهی دهد (آشتیانی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۴۱). بنابراین وارث باید قسمی به این نحو ادا نماید: «به خداوندی که جز او خدایی نیست، من نمی‌دانم مدعی علیه در زمان حیات، بدهی‌اش به مورث بنده را پرداخت کرده بود یا نه و یا صاحب حق آن را ابراء نموده یا نه».

این دیدگاه مستند به دو دلیل ذیل است:

۱. نصوص لزوم ضمیمه قسم در دعاوی علیه میت: مستفاد از نصوص لزوم ضمیمه قسم مدعی در دعاوی علیه میت این است که ادعا به صرف اقامه بینه ثابت نمی‌گردد، بلکه نیازمند اتیان سوگند مدعی است و در مواردی که فرد متمکن از سوگند بر واقع نیست، باید بر نفی علم سوگند بخورد (آشتیانی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۴۱).

۲. انکاری بودن سوگند مدعی: این دلیل مبتنی بر این است که قسم مدعی یا قسم اثباتی و استظهاری (جزء و یا شرط دلیل مثبت دعوا) است و یا اینکه قسم انکاری (از قبیل قسم منکر؛ یعنی مدعی، در حقیقت، منکر ادعای احتمالی میت است و برای نفی آن ادعای احتمالی باید قسم بخورد). این دیدگاه قسم را از نوع دوم یعنی انکاری محسوب نموده است. در این نوع از قسم، اگر منکر می‌تواند بر نفی واقع سوگند بخورد باید چنین قسمی ادا نماید و در غیر این صورت باید بر نفی علم قسم یاد کند (آشتیانی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۴۱).

اما بر هر دو دلیل فوق اشکالاتی به قرار ذیل وارد است.

اشکال بر دلیل اول: گرچه مستفاد از ادله عدم ثبوت دعوا بر میت به صرف بینه است، ظاهر و بلکه صریح روایات این است که مدعی بر ثبوت حق اتیان قسم نماید نه بر نفی علم (محقق کنی، ۱۳۹۹، ص. ۱۱۸): زیرا اولاً قسم نفی علم در محل بحث معنا ندارد، چراکه دعوی «ادعا بر میت و از طرفی علم داشتن وارث بر عدم وفاء و یا ابراء دین» نیست تا وی را ملزم به اتیان قسم نفی چنین علمی نمود، بلکه دعوی «ادعا بر میت و از طرفی «احتمال وفای دین و یا ابراء مدیون» است که مدعی باید بر عدم چنین احتمالی قسم ادا نماید. ثانیاً قسم نفی علم در فرض مسئله نه تنها کارگشا نیست، بلکه لغو است، زیرا قسم نفی علم، مثبت حق نیست؛ با این توضیح که در دعاوی علیه میت، دو امر به انضمام هم مثبت حق مدعی هستند: بینه (با مضمون بدهکار بودن میت) و قسم (با مضمون بقای بدهکار بودن میت در زمان فوت وی). حال از آنجاکه با قسم نفی علم بقای بدهکار بودن میت تا زمان فوت مشخص نمی‌گردد، چنین قسمی در فرض مسئله مثبت حق نیست، بدین دلیل که در دعاوی علیه میت نیاز به قسمی است که بدهکار بودن میت تا حین فوت را تأیید نماید، درحالی که با قسم نفی علم بدهکار بودن میت در حین فوت همچنان مبهم و مشکوک باقی می‌ماند و همانند حالتی است که اصلاً قسمی وجود ندارد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۳؛ حائری طباطبائی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲، ص. ۸۲).

اشکال بر دلیل دوم: سوگند مدعی در دعاوی علیه میت، سوگند اثباتی است نه انکاری، یعنی این یمین جزء دلیل مثبت دعواست نه اینکه سوگند انکاری باشد. مشهور فقها نیز این نوع سوگند را سوگند اثباتی می‌دانند و لذا از آن به یمین استظهاری تعبیر نموده‌اند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۳؛ محقق کنی، ۱۳۹۹، ص. ۱۱۸).

نظریه سوم: اتیان سوگند قطعی در فرض تمکن از قسم

مطابق با این دیدگاه اگر مدعی قادر به اتیان سوگند باشد باید سوگند اتیان نماید، اما اگر قدرت بر اتیان سوگند ندارد بر وی واجب نیست، با این توضیح که مدعی در روایت عبدالرحمن «وَإِنْ كَانَ الْمَطْلُوبُ بِالْحَقِّ قَدْ مَاتَ فَأُقِيمَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ مَاتَ فُلَانٌ وَإِنَّ حَقَّهُ لَعَلَيْهِ» عبارت «فَأُقِيمَتْ عَلَيْهِ الْبَيِّنَةُ» مطلق است و هم شامل مدعی اصیل و هم شامل مدعی وارث صاحب حق می‌گردد، اما اینکه امام در ادامه با عبارت «فَعَلَى الْمُدْعَى الْيَمِينَ...» مدعی را مکلف به اتیان سوگند نموده و سپس شیوه اتیان سوگند را بیان می‌دارد، این تکلیف حمل بر قدرت و تمکن می‌شود؛ یعنی در مواردی که مدعی متمکن از اتیان سوگند است، مراد جایی است که مدعی، شخص صاحب حق است نه مواردی که وارث صاحب حق است، زیرا در این مورد وارث به دلیل عدم علم، متمکن از اتیان چنین سوگندی که امام دستور داده‌اند نیست و وی نمی‌تواند بر فعل غیر، اتیان قسم نماید. بنابراین، در دعاوی علیه میت، از آنجاکه سوگند از جانب مدعی برخلاف قاعده است، فقط حمل بر مورد امکان می‌شود و در مواردی که مدعی متمکن از اتیان سوگند نیست، بلکه عاجز از چنین کاری است، حکم لزوم اتیان سوگند ساقط می‌گردد؛ زیرا احکام مشروط بر قدرت و تمکن هستند و در صورت عدم تمکن، ساقط می‌گردند. حال در مورد فرد عاجز از اتیان سوگند، از آنجاکه با وجود اقامه بینه بعید است که حق ساقط گردد، مرجع عمومات

ادله حجیت بینه است (حسینی عاملی، بی تا، ج. ۱۰، ص. ۹۳؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳ق، ج. ۲، ص. ۱۴۳؛ ضیاءالدین عراقی، ۱۴۲۱ق، ص. ۲۳۶؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱، ص. ۴۳۰). این دیدگاه مستند به دو دلیل ذیل است:

۱. اصل برائت: وقتی فرد عاجز از اتیان سوگند است، تکلیفی نسبت به آن ندارد و مقتضای اصل برائت، عدم ثبوت چنین تکلیفی است (سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱، ص. ۴۳۰).
۲. اطلاق و عموم ادله ثبوت دعوا با بینه: ادله ثبوت حق با بینه مطلق و عام هستند و فقط یک مورد از آن استثناء شده و آن دعوی علیه میت توسط شخص متمکن از سوگند است، و از طرفی مخصوص یعنی روایات محل بحث نیز اطلاق ندارد و مختص مدعی متمکن از قسم است و یا حداقل اطلاق آن‌ها مشکوک بوده و در این مورد، مرجع همان اطلاق و عموم ادله حجیت بینه است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص. ۵۳؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج. ۱، ص. ۴۳۰).

اما ادله فوق نیز مورد اشکال واقع شده است:

اشکال بر دلیل اول: اولاً همان طور که اصل عدم ثبوت قسم است، اصل عدم ثبوت دعوی بدون قسم است. ثانیاً احکام تکلیفی مشروط به قدرت و امکان است، یعنی از کسی که قادر نیست حکم تکلیفی ساقط می‌گردد، اما احکام وضعی مشروط به قدرت نیست و در محل بحث «فعلی المدعی الیمین» حکم وضعی است؛ زیرا یمین در محل بحث سببیت را برای حکم اتیان سوگند جعل می‌نماید. یعنی، قسم سبب مثبت حق است، زیرا اگر مدعی، اتیان قسم نماید، دین بر عهده میت ثابت می‌گردد و اگر قسم اتیان نگردد به دلیل احتمال وفای دین تا قبل از فوت میت، دین بر عهده وی ثابت نمی‌گردد. به عبارت دیگر، اثبات حق مبتنی بر دو جزء بینه و یمین است؛ لذا یمین جزء اثبات حق است. در سببیت وقتی سبب نیاید مسبب هم نمی‌آید. در فرض مسئله هم وقتی قسم (سبب) نیاید دین (مسبب) ثابت نیست (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج. ۱۷، صص. ۲۶۲-۲۶۳؛ محقق کنی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹). افزون بر این دو اشکال، این دلیل مصادره به مطلوب است و به عبارتی دیگر، دلیل عین مدعا است؛ چراکه می‌گوید فرد عاجز از اتیان سوگند، تکلیفی نسبت به آن ندارد؛ زیرا تکلیفی نسبت به آن ندارد! ضمن آنکه چنین استدلالی مورد نقض و تالی فاسد دارد. همان طوری که نمی‌توان گفت فرد عاجز از بینه تکلیفی نسبت به اقامه بینه ندارد، در مورد فرد ناتوان از قسم هم چنین است. اگر پذیرفته شود که فرد عاجز از قسم تکلیفی ندارد، باید پذیرفت که فرد عاجز از بینه هم تکلیفی ندارد و ادعایش بدون بینه باید مورد قبول واقع شود؛ درحالی که هیچ فقیهی این تالی فاسد را قبول ندارد. اگر معیار عجز از ادا باشد، چه فرقی است بین بینه و قسم که اولی لا بد منه است، ولی دومی از این جهت لزومی ندارد؟

اشکال بر دلیل دوم: این دلیل نیز مصادره به مطلوب است؛ زیرا هم ادعای استثنای دعوی علیه میت توسط شخص متمکن از سوگند، از ادله ثبوت دعوا با بینه، ادعایی بدون دلیل است و هم اختصاص روایات محل بحث و عبارت «فعلی المدعی الیمین...» به مدعی متمکن از قسم، ادعایی بدون دلیل و در واقع عین مدعا است. چنان که پیش تر گفته شد، روایات دال بر لزوم انضمام قسم، یا اطلاق دارند یا ندارند. اگر داشته باشند، در تمامی دعوی علیه میت باید قسم توسط مدعی اتیان گردد، خواه مدعی اصیل و صاحب حق

باشد و خواه وارث و وارث نیز خواه متمکن از اتیان قسم باشد یا نباشد. در این صورت، این روایات مخصص عموم ادله حجیت بینه هستند، به طوری که در محل بحث، بینه به همراه اتیان قسم مثبت ادعای مدعی غیراصیل خواهد بود. اما اگر هم اطلاق روایات دال بر لزوم قسم استظهاری برای مدعی (چه اصیل و چه بدیل) پذیرفته نشود، از راه تنقیح مناط، لزوم قسم برای مدعی غیراصیل هم ثابت می‌شود، چه توانایی ادای سوگند قطعی را داشته باشد و چه نداشته باشد.

نظریه چهارم: توقف دعوی

مطابق با این دیدگاه، لزوم ضمیمه سوگند توسط مدعی مطلق است، خواه مدعی صاحب حق باشد و خواه غیر صاحب حق همانند ولی و وارث. در هر صورت، مدعی ملزم به اتیان قسم است. اما از آنجاکه وی نمی‌تواند بر اساس بینه و یا استصحاب سوگند یاد نماید، دعوی در این موارد متوقف است؛ یعنی نه اثبات می‌گردد و نه ساقط، بلکه معلق و متوقف می‌ماند تا زمانی که مانع از مدعی یا مدعی له برطرف شود و اگر هم هیچ‌گاه مانع برطرف نشود، ادعا قابل اثبات نیست (محقق کنی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹). بنابراین، مطابق با این دیدگاه، در مواردی که مانع از مدعی له برطرف می‌گردد، همانند آن جایی که مدعی در دعوی علیه میت، ولی است، دعوی باید متوقف گردد تا زمانی که مدعی له یعنی صغیر بالغ گردد و یا مجنون آفاقه یابد و بعداً خود این افراد قسم اتیان نمایند. اما در موردی که مدعی، وارث صاحب حق است، از آنجاکه مدعی اصیل فوت نموده، لذا مانع هیچ‌گاه برطرف نخواهد شد و در نتیجه مطابق با دیدگاه ایشان این‌گونه دعاوی که مدعی وارث است، قابل اثبات نخواهند بود.

قائل به این قول، جهت اثبات مدعای خود، به اطلاق روایات محل بحث استناد نموده است، با این توضیح که اطلاق روایات لزوم انضمام قسم به بینه در موارد ادعای بر میت اقتضا می‌کند که صرف اقامه بینه کافی نباشد و باید سوگند به بینه ضمیمه شود و تفاوتی ندارد مدعی دعوا بر میت، صاحب حق باشد یا وارث و یا ولی صاحب حق، اما به دلیل عدم امکان مدعی بدیل از اتیان سوگند، دعوا نیز ساقط نمی‌گردد، زیرا در این روایات زمان خاصی برای اتیان سوگند تعیین نشده است، بلکه قسم نیز همانند بینه است؛ یعنی به مجرد اینکه مدعی، بینه نداشته باشد حکم به سقوط دعاوی وی نمی‌شود؛ بلکه مدعی هر زمانی که بینه‌ای به دست آورد، می‌تواند آن را اقامه نماید (محقق کنی، ۱۳۹۹، ص. ۱۹).

اما این دلیل قابل قبول نیست؛ زیرا آنچه از روایات محل بحث استظهار می‌گردد: (۱) لزوم ضمیمه سوگند استظهاری توسط مدعی در دعاوی علیه میت است؛ خواه مدعی اصیل باشد و خواه بدیل، یعنی وارث صاحب. (۲) چنان‌که از ظهور عبارت «فَإِنْ حَلَفَ وَ إِلَّا فَلَا حَقَّ لَهُ» در روایت عبدالرحمن فهمیده می‌شود، در صورت اتیان سوگند توسط مدعی، دعوی ثابت می‌گردد و در غیر این صورت، حقی برای مدعی نیست و دعوی ساقط می‌گردد. بنابراین در صورت عدم تمکن وارث از اتیان سوگند، مطابق با روایات دعاوی وی ساقط می‌گردد و حقی برای وی ثابت نیست. لذا برخلاف این ادعا در صورت عدم امکان اتیان سوگند توسط وارث، اولاً از روایات، توقف دعوی استظهار نمی‌گردد، بلکه ظاهر روایات سقوط دعوا است.

۱. چنانچه این مسئله پیش‌تر، در ضمن دیدگاه لزوم ضمیمه سوگند استظهاری، ثابت گردید.

ثانیاً توقیف دعوی در مواردی است که رفع مانع ممکن باشد تا امکان طرح مجدد دعوی وجود داشته باشد، درحالی که در محل بحث چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا امکان زنده شدن مدعی اصیل وجود ندارد تا وی بتواند اتیان قسم کند و دعوی ثابت گردد.

نظریه پنجم: همانندی حال وارث با حال مورث

مورث یا به عبارتی مدعی اصیل اگر جازم باشد، می‌تواند قسم قطعی اتیان نماید و دین برای وی ثابت می‌گردد، اما اگر جازم نباشد (یعنی گرچه به طلبکار بودنش از میت یقین دارد اما شک نماید که میت بدهی را تا حین فوت پرداخت نموده باشد یا نه) نمی‌تواند قسم قطعی اتیان نماید و در چنین مواردی که قسم اتیان نمی‌گردد، همان‌گونه که در روایت عبدالرحمن آمده است «فَإِنْ حَلَفَ وَ إِلَّا فَلَا حَقَّ لَهُ»، حقی برای مدعی ثابت نیست. در این فرض برخلاف دیدگاه اول که وارث می‌توانست استصحاب بدهی جاری نموده و سوگند قطعی ادا نماید، وارث اگر یقین به عدم وفای دین توسط میت تا حین فوت به مورث داشته باشد و یا یقین به عدم ابراء مدیون (مورث) داشته باشد، می‌تواند قسم قطعی اتیان نماید، همانند جایی که مدعی اصیل جازم است. اما اگر یقین به وفای دین توسط میت و یا عدم ابراء مدیون نداشته باشد، همان‌گونه که مدعی اصیل در این‌گونه موارد نمی‌تواند قسم اتیان نماید، وی نیز در این‌گونه موارد به دلیل عدم جزم و عدم علم، امکان اتیان قسم قطعی را ندارد؛ بنابراین در چنین مواردی حق ثابت نیست، زیرا دلیل که اقامه بینه به انضمام یمین است، کامل نشده است و در این‌گونه موارد همان‌گونه که اگر مدعی اصیل زنده بود، بدون اتیان سوگند حق از وی ساقط می‌گردید، در مورد وارث نیز بدون اتیان سوگند حق از وی ساقط می‌گردد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲، ص. ۸۱).

بنابراین، مطابق دیدگاه اول، بر اساس استصحاب، مدعی بدیل همواره می‌تواند قسم اتیان نماید و حق ثابت گردد؛ اما طبق نظریه پنجم، چنین نیست و مواردی وجود دارد که مدعی بدیل نمی‌تواند قسم قطعی اتیان نماید و لذا حقی برایش ثابت نخواهد شد.

صاحب عروه جهت اثبات ادعای خود به نصوص روایات عبدالرحمن و صفار استناد نموده، بدین نحو که این روایات دلالت بر این دارند که مدعی جهت رفع شبهه «احتمال وفای دین و یا ابراء مدیون» قسم اتیان نماید و وقتی بینه اقامه شد و قسم هم به این نحو ادا شد دلیل کامل و تمام است، لذا حق برای مدعی ثابت می‌گردد، در غیر این صورت یعنی اگر بینه اقامه نگردد و یا قسم اتیان نشود، حقی برای مدعی ثابت نیست، خواه مدعی شخص صاحب حق باشد و خواه وارث صاحب حق. دلیلی هم برای خروج مدعی وارث از دو روایت صفار و عبدالرحمن وجود ندارد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج. ۲، ص. ۸۱). به عبارت دیگر، مطابق علتی که در یکی از دو روایت مذکور آمده، هدف از قسم استظهاری رفع شبهه احتمال وفای دین و یا ابراء مدیون است؛ بنابراین، می‌بایست به صورت قطعی قسم اتیان نماید والا هیچ حقی برای مدعی بدیل ثابت نمی‌شود.

دیدگاه برگزیده

به دلیل اشکالات متعددی که بر چهار نظریه سابق وارد است، و به دلایلی که در ذیل می‌آید به نظر می‌رسد که دیدگاه پنجم، یعنی «حال وارث همانند حال مورث است»، صحیح و صائب باشد:

الف) این قول، مطابق با ظاهر یا نص روایات عبدالرحمن و صفار است. بر اساس روایات مذکور، در دعاوی علیه میت، مدعی ملزم به اتیان سوگند قطعی است، چون فقط چنین سوگندی رافع شبهه است؛ خواه مدعی شخص صاحب حق باشد و خواه وارث صاحب حق. زیرا چنان که گذشت، آنچه موضوع حکم لزوم اتیان سوگند قرار گرفته است «مدعی بر میت» است نه عنوان «مدعی لفسه». بنابراین، همان گونه که مدعی اصیل باید قسم قطعی اتیان کند، مدعی بدیل نیز چنین است. این مطلب از روایات مذکور فهمیده می‌شود و تا زمانی که دلیل روایی وجود دارد، نوبت به اصل استصحاب نمی‌رسد.

ب) بر اساس این روایات، قسم باید بر ثبوت حق بر ذمه میت باشد نه بر نفی علم به آن؛ زیرا مطابق با روایت عبدالرحمن، مدعی اصیل می‌بایست قسم بخورد که به خداوندی که جز او خدایی نیست، فلانی فوت کرده درحالی که حقی بر ذمه میت بوده است. از آن جایی که از یک طرف، ثابت شد که در لزوم انضمام قسم استظهاری فرقی میان مدعی اصیل و مدعی بدیل نیست و از طرف دیگر، علت این حکم، یعنی رافعیت قسم نسبت به شبهه پرداخت یا ابراء در هر دو نوع مدعی صدق می‌کند و رافعیت قسم هم طبق روایات، زمانی است که بر ثبوت حق باشد، سوگند بر نفی علم کفایت نمی‌کند؛ زیرا نه مثبت حق است نه رافع شبهه. بنابراین، اگر چنین سوگندی را بخورد حقی ثابت، والا ساقط است.

ج) بر اساس روایات (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۳، صص. ۲۴۶-۲۴۷)، قسم باید بر اساس علم و جزمی باشد که مبتنی بر آگاهی کامل نسبت به واقع محقق می‌شود، حال آنکه بر اساس استصحاب و بینه نه واقع به دست می‌آید و نه جزم و علم حاصل می‌شود.

د - چنان که گذشت، توقف در اثبات یا نفی ادعا هم معنا ندارد؛ زیرا در دعاوی علیه میت، بینه به انضمام یمین، مثبت حق است، بنابراین عدم هر کدام از این دو جزء، سبب عدم ثبوت حق می‌گردد؛ لذا با وجود عدم یمین، دلیل مثبت حق، ناقص بوده و حق ساقط می‌گردد.

بنابراین مطابق با روایات، وارث هم برای اثبات مدعای خود همانند مدعی اصیل (مورث) ملزم به اتیان سوگند آن هم به صورت قطعی و اثباتی است، و در صورت عدم جزم بر «وفاء دین و یا ابراء مدیون»، وی حق اتیان قسم را ندارد و با وجود عدم اتیان قسم نیز همانند موردی که مدعی اصیل قسم اتیان ننموده، حق ادعایی او ساقط می‌گردد.

نتیجه‌گیری

مطابق آنچه گذشت، در دعوی بر فرد متوفی، شخص مدعی حق، پس از اقامه بینه، ملزم به اتیان سوگندی است که از آن تعبیر به سوگند استظهاری می‌شود و در صورت امتناع وی از سوگند، حق ادعایی وی قابل اثبات نخواهد بود. اما اگر خواهان در فرض بحث، فرد اصیل نبوده و به عبارتی وارث صاحب حق باشد، گرچه با استناد به ادله قابل قبول ثابت گردیده که وی نیز همانند مدعی اصیل ملزم به اتیان سوگند

استظهاری است، کیفیت اتیان سوگند استظهاری از سوی وی در قوانین موضوعه مسکوت مانده و در فقه امامیه نیز در این مورد اختلاف نظر زیادی مشهود است. مطابق تتبع جستار حاضر در این زمینه پنج دیدگاه از خلال عبارات فقیهان قابل استخراج است: (۱) اتیان سوگند قطعی بر مبنای اصل استصحاب؛ (۲) اتیان قسم قطعی به نفی علم؛ (۳) اتیان سوگند قطعی در صورت تمکن از قسم؛ (۴) توقف دعوی؛ (۵) همانندی حال وارث با حال مورث. به نظر می‌رسد با توجه نقد و بررسی ادله دیدگاه‌های پنج‌گانه و نظر به مناقشاتی که در مورد چهار دیدگاه نخست وجود دارد، دیدگاهی که قابلیت دفاع دارد، نظریه اخیر است. مطابق این دیدگاه، لازم است وارث برای اثبات حق خود همانند مورث خود بر اساس قطع و یقین اقامه سوگند نماید و در فرض عدم اتیان سوگند، همانند صورتی که مدعی اصیل ادای سوگند نکرده است، نمی‌توان حقی برای وی در مورد مدعی به قائل گردید و حق او ساقط خواهد شد.

منابع

- ابن‌ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۱۰ق). *السرائر*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اصفهانی، محمدحسین حائری. (۱۴۰۴ق). *الفصول الغرورية فی الأصول الفقهية*. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۴۱۹ق). *فرائد الأصول*. قم: کنگره جهانی شیخ انصاری.
- آشتیانی، میرزا محمدحسن بن جعفر. (۱۴۲۵ق). *کتاب القضاء*. قم: انتشارات زهیر.
- بجنوردی، سید حسن. (۱۴۱۹ق). *القواعد الفقهیه*. قم: انتشارات الهادی.
- تبریزی، جواد. (۱۳۸۷). *تنقیح مبانی الاحکام کتاب القضاء والشهادات*. قم: دارالصدیقه الشهیده.
- توکلی، محمدمهدی. (۱۳۹۸). *مختصر آیین دادرسی مدنی*. تهران: انتشارات مکتوب آخر.
- حائری طباطبائی، علی بن محمد. (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل*. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت.
- حسینی حائری، کاظم. (۱۴۱۵ق). *القضاء فی الفقه الاسلامی*. قم: مجمع اندیشه اسلامی.
- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد. (۱۴۱۹ق). *مفتاح الکرامه*. قم: دفتر انتشارات اسلام.
- خمینی، روح‌الله. (بی‌تا). *تحریر الوسیله*. قم: مؤسسه مطبوعات دار‌العلم.
- خوانساری، احمد. (۱۴۰۵ق). *جامع المدارک*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). *مبانی تکملة المنهاج*. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی ره.
- روحانی، محمدصادق. (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق*. قم: دار‌الکتاب.
- سبحانی، جعفر. (۱۴۱۸ق). *نظام القضاء و الشهادة*. قم: مؤسسه امام صادق.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۰ق). *الروضة البهیة*. قم: کتاب‌فروشی داوری.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام*. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- صاحب‌جواهر، محمدحسن بن باقر. (۱۴۰۴ق). *جواهر الکلام*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی یزدی، محمدکاظم. (۱۴۱۴ق). *تکمله العروه الوثقی*. قم: کتابفروشی داوری.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۸۷ق). *المبسوط*. تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷ق). *تهذیب الأحکام*. تهران: دار‌الکتاب الاسلامیه.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۱۳ق). *قواعد الأحکام*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۹ق). *تفصیل الشریعه*. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- کاشف‌الغطاء، حسن بن جعفر. (۱۴۲۲ق). *أنوار الفقاهه - کتاب القضاء*. نجف: مؤسسه کاشف‌الغطاء.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دار‌الکتب الاسلامیه.
- مجلسی اول، محمدتقی. (۱۴۰۶ق). *روضه المتقین*. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
- محقق اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). *مجمع الفائدة و البرهان*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). *سرائع الاسلام*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- محقق سبزواری، محمداقرب بن مومن. (۱۴۲۳ق). *کفایه الاحکام*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- محقق کنی، علی. (۱۳۹۹). *تحقیق الدلائل: کتاب القضاء*. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

موسوی بجنوردی، حسن. (۱۴۱۹ق). *التواعد الفقهيہ*. قم: نشر الہادی.
نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی. (۱۴۱۵ق). *مستند الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت.